

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

مقدمه و مرور

بحث ما درباره نکتۀ اولی بود که مرحوم آخوند در تذهیب اول مطرح کردند و ما آن را مورد نقد و تحلیل قرار دادیم. مطلب اول ایشان این بود که «لا ریب فی استحقاق العبد...»؛ شکی نیست که بنده با امتثال واجب نفسی، مستحق ثواب می شود و با مخالفت با آن، مستحق عقاب می گردد. قرار شد این بحث را مقداری بررسی کنیم. هرچند این مبحث ثمرۀ فقهی مستقیمی ندارد که مثلاً در فقه اثر بگذارد، اما یک بحث مهم معرفتی، کلامی و فلسفی است. به همین خاطر، مقداری در این زمینه بحث کردیم. این مباحث با توجه به سابقۀ تبلیغی ای که داریم، فایده آن از این حیث نیز برای ما ملموس است. انسان وقتی در کار تبلیغ است، بیشتر با این مسائل برخورد می کند. همچنین اگر کسی اهل مطالعات و اطلاعات فلسفی باشد، باز هم در فهم این مباحث تأثیر دارد. از این رو، احساس کردیم خوب است که چند روزی در همین مباحث وارد شویم. در دورۀ سابق نیز همین کار را کردیم.

مروری بر مبانی سه گانه در کیفیت رابطه عمل و جزا

روز گذشته بیان کردیم که درباره نکتۀ اول باید بین دو مسئله تفکیک شود. مسئله اول، بحث رابطه اعمال با مَثُوبات و عقوبات است. در این زمینه سه نظر مطرح شد و رأی برگزیده، نظر سوم بود؛ مبنی بر اینکه این رابطه بین عمل و جزا هم می تواند در قالب «اعتبار» باشد - چنانکه در حقوق موضوعۀ دنیوی نیز این گونه است که برای تخلف از مقررات، مجازات هایی و برای برخی کارهای خاص، تشویق ها و تسهیلاتی جعل می کنند که اولی عقوبت و دومی مَثُوبت نامیده می شود - و هم می تواند رابطه ای «تکوینی» باشد.

در شریعت مطهر اسلام نیز، در دنیا عقوبت های قراردادی داریم. مثلاً برای شرب خمر هشتاد ضربه شلاق، برای زنا صد ضربه شلاق، برای دزدی قطع انگشتان و برای برخی تخلفات دیگر، تعزیر در نظر گرفته شده است. اینها همه قراردادی است و شارع آنها را وضع کرده است. اما نسبت به آخرت، هم درباره کارهای نیک و واجب و هم درباره کارهای خلاف، سه نظر وجود داشت که بیان شد. کسی که مدتی با این تراث اسلامی سر و کار داشته باشد، هر دو نوع رابطه (قراردادی و تکوینی) را مشاهده می کند. اینکه آثار عمل در آنجا مجسم می شود، بحثی نیست و رابطه عجیبی میان عمل و تجسم آن وجود دارد؛ گویی یک نوع کپی برداری است.

تحلیل رابطه تکوینی میان عمل و تجسم آن

مثال: دیروز مثال «ذواللسانین» مطرح شد. امروز مثال دیگری بیان می کنم که شاید کمتر به ذهن بیاید. در روایت شریفی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «در قیامت عده ای وارونه محشور می شوند؛ یعنی سرشان روی زمین و پاهایشان به سمت بالاست و به همین شکل به جلو می آیند». سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «اینها کسانی هستند که اهل ربا بوده اند». باید درباره ارتباط میان وارونه محشور شدن و رباخواری فکر کرد. اگر در روایتی چنین مطلبی می بینیم، باید به دنبال فهم مناسب آن باشیم؛ وگرنه خداوند که نمی خواهد آنجا باغ وحش برپا کند. همه چیز حساب و کتاب دارد. اگر دقت کنید مناسب همین مثال روشن می شود. رباخوار معمولاً معادلات اقتصادی را بر هم می زند. اقتصاد قواعد و معادلاتی دارد، مانند اینکه باید مثل در مقابل مثل قرار بگیرد. نمونه دیگر این که پول نباید پول بیاورد. حال رباخوار کسی است که این معادله را به هم می زند؛ یک میلیون می دهد تا یک میلیون و صد هزار تومان بگیرد. شاید به این خاطر که او معادلات

اقتصادی را بر هم می‌زند، در آنجا نیز وارونه محشور می‌شود. این بهترین تناسب است. شما به ذیل آیه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً» (نبا، ۱۸) مراجعه کنید. در آنجا مجمع‌البیان از رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند که ایشان ابتدا گریستند و سپس فرمودند از امت من این‌گونه انسان‌ها محشور می‌شوند؛ ذواللسانین به آن شکل، رباخوار به این شکل و متکبر به شکلی دیگر.

بنابراین، این رابطه صرفاً یک قرارداد نیست، بلکه فرد در دنیا دقیقاً همان کاری را می‌کند که در قیامت می‌خواهد مجسم شود. اگر باطن کسی – دور از شأن شما – باطن درندگی، خشونت و حمله به دیگران باشد، این حالت گرگی را با خود دارد. اگر کسی چشم برزخی داشته باشد، ممکن است او را در سیمای گرگ ببیند. نکته دیروز ما این بود که تجسم اعمال الان هم وجود دارد، منتها اکنون بنا بر «ستر» است، برخلاف آخرت که بنا بر «کشف» است. افرادی که چشم برزخی پیدا می‌کنند، پس از مدتی اذیت می‌شوند؛ یا بیرون نمی‌آیند یا دعا می‌کنند که این حالت از آن‌ها گرفته شود. چون وقتی بیرون می‌آید، باطن‌های جورواجور می‌بیند و اذیت می‌شوند.

نکته: البته این قدرت لزوماً دلیل بر خوب بودن آن شخص نیست. گاهی اوقات سیستم بدن و نوع خلقت ایشان به گونه‌ای می‌شود که این اقتضا را دارد؛ یعنی فراتر از معمول می‌بیند یا می‌شنود. لازم نیست حتماً زاهد و عابد باشد. این چیزها وجود دارد و بعضی به آن می‌رسند.

جمع‌بندی: رابطه ترکیبی (تکوینی و قراردادی)

جمع بندی نکاتی که دیروز اشاره کردیم و امروز با بیان‌های دیگری تکرار شد، این است که در آخرت نیز ممکن است رابطه قراردادی وجود داشته باشد. همان‌طور که در دنیا نظام جزایی اسلام قراردادی است و البته نظام تشویقی آن نیز وجود دارد (مانند امتیازاتی که روایات حتی در دنیا برای عالم قائل می‌شود)، در آخرت نیز این امتیازات می‌تواند قراردادی یا تکوینی باشد. مثال: در مورد عالم داریم که وقتی محشور می‌شود، نورش می‌تابد. برخی نورشان مثلاً دو کیلومتر را روشن می‌کند، برخی بیشتر و برخی عرصه قیامت را روشن می‌کنند! این احتمالاً با جایگاه او در دنیا تناسب داشته باشد. عالمی که در یک روستا فعالیت داشته، حدود کارش همان روستاست. برخی عالم یک شهرند و برخی عالم یک جهان. از نظر زمانی نیز برخی سی سال یا پنجاه سال نامشان هست و کم کم تمام می‌شود، اما برخی هزار سال پس از مرگشان هنوز آثارشان (مانند شیخ مفید و شیخ طوسی) هدایتگر است. این جایگاه در آنجا بازتاب دارد. اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند مبلغان دین «علی منابر من نور» محشور می‌شوند، به همین روابط اشاره دارد.

بنابراین، بحث را منحصر به قرارداد نکنیم. اینکه محقق گفته ثواب و عقاب صرفاً قراردادی است، شاید به این دلیل بوده که اهل روایات و تبلیغ نبوده است، وگرنه با مطالعه ادله، این نظر را نمی‌زد. هر دو می‌تواند باشد. حال آیا در آخرت غیر از تجسم اعمال، عذاب قراردادی یا ثواب قراردادی هم داریم؟ ممکن است بگوییم نداریم یا نیازی نیست. اما اصل بحث این است که در میان آن سه نظر، باید نظر سوم را انتخاب کرد.

اشکال حضار: آیا طبق آیه «...هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (النمل، 90) ثابت نمی‌شود که عذاب اخروی تکوینی است؟ یعنی رابطه مستقیم با عمل دارد؟

جواب استاد: آن آیه می‌خواهد بگوید ما از روی هوا و هوس کسی را مجازات نمی‌کنیم، چه در ثواب و چه در عقاب. «هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» یعنی اگر مجازاتی هست، به خاطر عمل خودتان است. اما شکل آن را معین نمی‌کند که آیا اعتباری و قراردادی است یا خود عمل شما را می‌سوزاند. در آیه «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ» (یونس، 52) این تعبیر با «باء» آمده است که دلالت بر سببیت دارد. این آیه می‌فرماید عمل شما موجب عذابتان می‌شود «وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (کهف، ۴۹)، اما راه دیگری را نفی نمی‌کند. ضمن اینکه بنده اصراری ندارم که حتماً در آخرت، عذاب یا ثواب قراردادی وجود داشته باشد. بالاخره در دنیا که این نوع رابطه (قراردادی) در مجموعه شریعت وجود دارد.

مسئله دوم: استحقاق یا تفضل در پاداش اعمال

حال هر مبنایی را که در مناسبات اعمال و ثوابات و عقوبات انتخاب کرده باشیم (از آن سه مبنا)، سؤال این است که آیا پاداش

به «استحقاق» است یا به «تفضل»؟ البته این بحث دیگر در عقوبات نمی‌آید و فقط مربوط به ثبوتات و اعمال حسنه است. اگر بنده‌ای مشمول رحمت و بهشت می‌شود، آیا این پاداش را بالاستحقاق دریافت می‌کند یا بالتفضل؟ اگر بگوییم بالاستحقاق است، معنایش این است که اگر خداوند آن را ندهد، حق بنده را نداده است و مصداق ظلم است. اما اگر بگوییم بالتفضل است، اگر خدای متعال در بهشت را هم قفل کند و احدی را به بهشت نبرد، حق کسی ضایع نشده است. نکته‌ای که باید دقت کرد این است که بحث دیروز (کیفیت رابطه) غیر از بحث امروز (استحقاق یا تفضل) است. بحث دیروز درباره کیفیت رابطه ثواب و عمل یا عقاب و عمل بود، اما در بحث امروز، کاری به کیفیت رابطه نداریم. چه مبنای اول (قراردادی) را بپذیریم، چه دوم (تکوینی) و چه سوم (ترکیبی)، می‌خواهیم بدانیم این رابطه از روی استحقاق است یا تفضل. نسبت به این بحث به کلمات مرحوم امام خمینی در کتاب تهذیب الاصول (به تقریر آیت‌الله سبحانی) مراجعه کنید. در آنجا، بحث استحقاق و تفضل آمده، اما استحقاق به عنوان ادامه مسئله دیروز و به عنوان قول سوم مطرح شده است. یعنی طبق تهذیب الاصول، رابطه اعمال به این سه صورت است: ۱. به قرارداد، ۲. به تکوین، ۳. به استحقاق! در حالی که اگر دقت کنید، بحث استحقاق و تفضل بر اساس هر سه مبنای دیروز قابل طرح است. این بحث باید جداگانه مطرح می‌شد، نه در ضمن بحث قبل. لذا ما دو مسئله را با دو عنوان جداگانه بررسی می‌کنیم.

ممکن است شما اینجا اشکالی به ذهنتان برسد. اشکال این است که اگر ما رابطه عمل و پاداش را تکوینی (مبنای دوم دیروز) گرفتیم، دیگر استحقاق و تفضل به چه معناست؟ چون پاداش، لازمه عمل است و لازمه عمل را نه می‌توان گفت استحقاقی است و نه تفضلی.

پاسخش این است که با اینکه پاداش لازمه تکوینی عمل است، اما خداوند می‌تواند این لازمه را بردارد. فلاسفه‌ای که این حرف را زده‌اند (مانند ملاصدرا و سبزواری)، با این مشکل مواجه شده‌اند که چرا بعضی گناهکاران بخشیده می‌شوند؟ پاسخشان این است که همان‌طور که خدا می‌تواند برودت را از آب و خاصیت سوزاندن را از آتش بگیرد؛ کما اینکه فرمود: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ» (انبیاء، ۶۹). در اینجا نیز اگر کسی مشمول رحمت و شفاعت شود، آن لازمه تکوینی (عقوبت) از او گرفته می‌شود. مثلاً فردی بناست با دو زبان محشور شود، اما کسی که حقش را ضایع کرده بود، او را می‌بخشد. او آدم خوبی هم بوده و اهل بیت (ع) نیز شفاعتش می‌کنند. در این صورت، آن لازمه عمل از او گرفته می‌شود. خدای متعال در تکوین می‌تواند لازمه را بگیرد.

در برگه درسی نیز اشاره شده است که این مسئله امروز (استحقاق و تفضل) بر هر سه مسلک دیروز جاری می‌شود، حتی بر مسلک دوم (تکوینی)؛ زیرا تصرف در لوازم اعمال به دست خدای تعالی است. اشکال حضار: طبق آیه «...إِنَّ الْأَحْسَنَاتِ لِيُذْهِبْنَ أَلْسِنَاتٍ ذَٰلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّكِرِينَ» ﴿هود، ۱۱۴﴾، خود سیئه از بین می‌رود، نه اثر و لازمش.

جواب: چگونه می‌شود خود سیئه برود؟ سیئه واقع شده است. مگر می‌شود ما وقع بشود لم يقع؟ روشن است که مراد از سیئه، آثار آن است.

بررسی نزاع و اقوال در مسئله دوم

آیا پاداش اعمال به استحقاق است یا به تفضل؟ در این مسئله اختلاف نظر وجود دارد. معتزله و جمعی از غیر آنان قائل به استحقاق شده‌اند، اما اکثریت، از جمله امامیه، قائل به تفضل هستند.

برخی از بزرگان، از جمله مرحوم آیت‌الله خویی (که ریشه کلامشان از مرحوم اصفهانی است)، قائل شده‌اند که این نزاع، لفظی است و نمی‌تواند واقعی باشد. مرحوم خویی می‌فرمایند آیا اصلاً کسی می‌تواند قائل به استحقاق به معنای معروفش (مانند استحقاق کارگر برای مزد) شود؟ ایشان معتقدند منظور قائلین به استحقاق این بوده که بنده با عمل نیک، «اهلیت» ثواب پیدا می‌کند. اگر خدا به او بدهد - که می‌دهد - که هیچ؛ عالی است. اگر ندهد، حق را ضایع نکرده است. منتها آن‌ها بی دقتی کرده و اسم این اهلیت را «استحقاق» گذاشته‌اند. طبق این بیان، همه قائل به تفضل هستند.

اشکال به مرحوم خوئی: با مراجعه به کلمات خود این افراد، مشخص می‌شود که نزاع واقعی است. لکن اگر کلمات قائلان به استحقاق دیده شود، دیگر تفسیری از ایشان ارائه نمی‌شود که صاحبش به آن راضی نباشد. استدلال معتزله این است که «تحلیل مشقت بر غیر، بدون پاداش، قبیح است». عبادات و واجبات، تکلیف و مشقت هستند و تکلیف بدون پاداش، قبیح است.

این معنایش این است که اگر خداوند پاداش ندهد، العیاذ بالله مرتکب کار قبیحی شده است. این خود استحقاق است! پس نیازی به توجیه نیست. باید بگوییم حرفشان غلط است، نه اینکه نزاع را لفظی بدانیم. مگر کم حرف ناصحیح زده شده است؟ (نمونه اش کلام ابن حزم درباره حکیم بودن خداوند است. ابن حزم خداوند را حکیم نمی داند و آن را اسم علم می داند برای خداوند. همچون کسی که برای فرزندش اسمی می گذارد. نظر غلط چیز عجیب یا نادری نیست.)

اشکالات نظریه استحقاق

ما نیز معتقدیم قول به استحقاق غلط است و تعبیر به آن، چه بسا بی ادبی باشد. این قول هم عقلاً باطل است و هم نقلاً.

اشکال عقلی

۱. استحقاق مربوط به جایی است که کسی در مقابل طرف دیگر، چیزی از خود داشته باشد؛ مانند کارگر در برابر کارفرما. اما بنده‌ای که همه چیزش از خداست - بدنش، شئونش، وقتش، تنفسش و حتی حرکت نمازش - چیزی از خودش ندارد که بخواهد طلبکار باشد.

۲. وجه عقلی دیگرش این است که مگر ما با نماز و روزه، کاری برای خداوند انجام داده ایم؟ مگر نفعی به او رسانده ایم؟ این صرفاً یک انجام وظیفه است. نماز خواندن و روزه گرفتن به خود ما برمی گردد. وقتی در برابر بزرگی بایستی و به او تعظیم کنی، آیا بعدش می توانی بگویی پول من را بده؟ شیخ استاد ما، آیت الله وحید خراسانی تعبیری داشتند که «عبادات خودش مزد است. مزد که مزد نمی خواهد!»

اشکال نقلی

روایات در این زمینه فراوان است:

- عن النبي صَلَّى الله عليه وآله وسلم: «ما من الناس أحد يدخل الجنة بعمله»؛ هیچ کس به خاطر عملش وارد بهشت نمی شود.
- امام سجاد (علیه السلام) در دعای 37 صحیفه سجادیه می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةً إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا يُلْزِمُهُ شُكْرًا»: خدایا، هیچ کس به نهایت شکر تو نمی رسد، مگر اینکه از احسان تو چیزی به او می رسد که شکری دیگر را بر او لازم می کند. (یعنی برای توفیق شکر، باید شکری دیگر کرد و این تسلسل ادامه دارد.) بعد می فرماید: «... لَا يَجِبُ لِأَحَدٍ أَنْ تَغْفِرَ لَهُ بِاسْتِحْقَاقِهِ ... فَمَتَى كَانَ يَسْتَحِقُّ شَيْئًا مِنْ ثَوَابِكَ. لَا! مَتَى؟»؛ پس بر هیچ کس واجب نیست که به سبب استحقاقش او را ببامرزی... پس کی و چه زمانی مستحق چیزی از ثواب تو بوده است؟ چه زمانی؟

هرچه انسان به خدا نزدیک تر می شود و بیشتر عبادت می کند، مدیون تر می شود. بنابراین، اولین مدیون عالم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و پس از ایشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سپس سایر پیامبران و ائمه (علیهم السلام). در کلاس نیز مدیون ترین شاگرد به معلم، کسی است که هر روز آمده و بیشترین بهره را از استاد برده است، نه آنکه یک روز در میان آمده و سر کلاس با گوشی بازی کرده است.

مرحوم آیت الله بروجردی در همین بحث تفضل و استحقاق عبارتی مشابه این نکته دارند. ایشان می فرماید: «كلما كانت العبودية أشد كان عدم الاستحقاق أظهر»؛ هرچه بندگی شدیدتر و غلیظتر باشد، عدم استحقاق آشکارتر است؛ زیرا فیض بیشتری می گیرد و در نتیجه مدیون تر می شود.

ان شاء الله ادامه بحث را فردا پیگیری می کنیم.

الحمد لله رب العالمين